



۲۰۲۱/۱۰/۱۵



دوکتور محمد اکبر یوسفی

مکتی بر «جنگ بر سر حلوای قدرت در سیاست افغانستان»

با کمال احترام به محترم «نگارگر» و قبول اصل آزادی بیان، حق خود نیز می شناسم که اگر نظرات و ارزیابی های کسی، از دیدگاه خودم و یا بر مبنای نظرات و ارزیابی های تحقیقات علمی دانشمندان معروف جهان، مطابقت و یا شباهت نشان ندهد و خاصاً زمانی که حتی احساس خطر گمراهی نسل جوان در آن نهفته باشد، باید در برابر آن ابراز نظر صورت گرفته بتواند. استدلال در مورد همچو مسائل مبرم حیاتی، باید به متون محدود «موزون» و یا «اشعار مجذوب کننده»، منحصر مانده نه تواند. اینکه جناب ایشان، از مفهوم «**حلوای قدرت**» حرف می زنند و چه نتایج و برداشت های احتمالی تخیلی هم، خواهند داشت، حق خود ایشان می دانم. این نویسنده «قدرت» را نه با «حلوای» و نه هم با «زهر» شباهت می دهد، بلکه همچو پدیده را مفهومی می داند که در حاکمیت سیاسی نقش اساسی می داشته باشد. در شرایط «دیموکراسی» و حکومت «سیکولار»، این تعریف بیشتر می تواند، مفهوم باشد. آنچه می توان گفت، در چنین یک مناسبت، نمی توان «قدرت» را تقسیم کرد. اگر حکومت «مطلقه» و یا «اشرافی» باشد، مالک قدرت در اولی، یعنی در «قدرت مطلقه» در اختیار فرد است، که همه امور را کنترل می کند. این «فرد» صاحب سیستم «مطلقه» برای انجام وظایف، مأموران خود آن را، خود مقرر می کند و کنترل و تکمیل قدرت در اختیار اوست. مؤلفین خود مالک قدرت نه، بلکه در نقش «نیابت» برای کارفرما، عمل می کنند و گزارش ده در برابر کارفرماست. به همین ترتیب وقتی حاکمیت سیاسی در اختیار «اشرافیت» باشد، این حلقه قدرت، هم چنان مانند یک واحد عمل می کنند. اما اگر «دیموکراسی» مسلط باشد، برای سیاست اجازه نمی دهد که «قدرت» را در زمان «بحران» با استفاده از «وسیله زور» دوباره احیاء کند. برای درک بهتر ازین مفهوم به این تعریف «هنا آرینت» که ترجمه دری از زبان آلمانی در صفحه بالائی دیده می شود، توجه نماید: نقطه دومی که در آغاز مقاله توجه نویسنده را بخود جلب نموده است، این جمله است، که می خوانیم: «**افغانستان کشوری است که اکثریت در آن صاحب سواد نیستند و به همین دلیل در سرنوشت کشور خویش دخالتی ندارند و این موضوع برای شان اهمیت ندارد که چه کسی بر آنان حکومت می کند.**» این «عامل» «بی سواد» هم چنان از جانب جناب ایشان دقیق بررسی نشده است. ممکن «تخیل» و قدرت و توان لسانی ایشان را، به این فورمولبندی نسبتاً خاکستری رسانیده باشد. از کلمه اکثریت هم، طوری کار گرفته است، که از دیر زمان برای همه معلوم بوده است. چه نوع اکثریت؟ آیا ایشان حدس زده اند و یا اینکه یک تحقیق کمی و کیفی انجام داده اند؟ افغانستان از دیر زمانی است، که با این نقیصه «بیسواد» و رشد بطنی در ساحة تعلیمی و آموزشی " روبرو بوده است. "ایمانویل کانت" که «**انسان را حیوانی می داند، که نیازمند تربیت است**» هم چنان تأکید می ورزد: «**تخیل قریحه خوب ماست یا دیو**». درینجا توجه ایشان را به وقایع بیش از ۴۸ سال بحران اخیر

کشور ما، مبذول می داریم: اگر عامل «بیسوادی»، از دید ایشان اینقدر تعیین کننده در تشدید بحران بوده است، پس آیا بطور نمونه، وقتی «رژیم کودتا» بعد از «ثور ۱۳۵۷ ه ش» (اپریل ۱۹۷۸م)، در سلسله اقدامات خود، «سوادآموزی» را با شدت در پیش گرفته بود، و از جمله تمام اقدامات حکومت آنها، در مطبوعات "غرب" مورد استقبال نیز قرار گرفته بود، درست به تاریخ ۱۵ اپریل ۱۹۷۹م، فقط شش هفته بعد از ورود «ملا خمینی» به تهران،



شهر هرات به حمام خون مبدل گردید، چرا؟ سواد نه باید آموختانده می شد؟ گزارشات می رسانید که در نتیجه «سه هزار تا بیست و پنج هزار انسان وطن ما کشته شدند. آیا در صف این کشته شدگان "شورشیان"، بیسواد هم، سهیم نبوده باشند؟ آیا این شورشیان هدف سیاسی نداشته اند؟ بطور نمونه، مگر این افراد، در مراحل مختلف نقشهای متنوع در حفظ آتش گرم جنگ نداشته اند؟ حال اگر انسان

آقدر ساده شود و این ادعا را بپذیرند که می نویسند: «تا وقتی که رژیم خواب راحت آنان را اخلال نکند و کاری با زندگانی خصوصی شان نداشته باشد آنان هم کاری با سیاست و حکومت ندارند.» آیا در آنزمان، که از کلانسالان و خوردسالان زن و مرد، دعوت به "آموزش سواد"، صورت گرفته بود، از دید ایشان کار نا درست بوده است؟ آیا

„Macht entspringt der menschlichen Fähigkeit, nicht nur zu handeln oder etwas zu tun, sondern sich mit anderen zusammenzuschließen und im Einvernehmen mit ihnen zu handeln. Über Macht verfügt niemals ein Einzelner; sie ist im Besitz einer Gruppe und bleibt nur solange existent, als die Gruppe zusammenhält.“

Hannah Arendt

«قدرت ناشی از قابلیت انسانی است، که نه، تنها نباید به معامله بپردازد و با کدام کاری کند، بلکه خود را با دیگران متحد سازد و در توافق با آنها، به معامله و عمل بپردازد. قدرت هیچگاه در دستک یکی قرار ندها بوده نمی تواند. قدرت فقط با زحمات در دستک یک گروه باقی می ماند که گروه را حفظ می کند.» (ها آرینت)

واقعا "بیسوادان" احساس کرده بودند، که گویا "رژیم خواب راحت آنانرا" اخلال کرده بود؟ آیا، بی سوادان بدون تحریک، با سوادان تنظیمی، به چنین برداشت، خود می رسیدند؟ "سر پیتر الکسندر اوستینوف... می گوید: "این ابهام و شک است، که انسان ها را متحد می سازد. افتخار آنها را از هم جدا می کند." در جای دیگر می خوانیم که بطور نمونه "لباس"، مردمی را می سازد، اما

"لباس انسان را نمی سازد." با تأسف که کسانی هم هستند که از احساسات مردم و نام مردم سوء استفاده می کنند. مردم ما به صلح نیاز دارند. اتحاد مردم زمانی بهتر حاصل شده می تواند، که علل و منشاء "نکرانی های" آنان، تشخیص دقیق شده بتواند. در کنفرانس «بن» قرار بر آن بوده است تا بکمک مجامع بین المللی، راهی را بسوی احیای مجدد اداره سیاسی، ختم جنگ و برقراری صلح و اعمار مجدد کشور باز کنند. به تاریخ ۵ دسمبر ۲۰۰۱م، کنفرانس ۹ روزه، با امضای "موفقانه" خاتمه یافت و «توافقنامه» بین چهار گروه درگیر جنگ» که متشکل از



برخی از «تنظیم های جهادی و جنگ سالاران» بوده اند، به امضاء رسانیده شد. اما وقتی از "قدرت" حرف زده می شود، در ادوار طولانی تاریخ بشر، این مفهوم، از جهات گوناگون، تحت مطالعه قرار گرفته است، که بر طبق آگاهی این نویسنده از منابع منتشره، تا حدی تکان دهنده هم بنظر می رسد، که حتی

معروفترین دانشمندان نیز در تعاریف آنها، مرتکب اشتباه شده اند. توصیه دانشمندان در چند شاخص کاری، نه باید از نظر دور نگهداشت، یکی "نیوترالیتی" و دیگر آن بر طبق طرز تفکر "کارل رایموند پوپر" باید دقت به خرج گرفته شود. اصل مهم او اینست گفته است: "ما نمی دانیم، بلکه حدس می زنیم." و موضوع مهم دیگر را بدین عبارت ذکر می کند، که "وقایع تاریخی، پیش چشمان ماست، که تغییر داده نمی توانیم، با وجود آنکه در برابر آن، جوابگو هستیم." در ارائه جواب هم چنان، دقت و صداقت و هم تثبیت حقایق مهم است. اکثریت دانشمندان که معروف ترین فیلسوف دوران "ارشاد" و "روشنگری"، "ایمانویل کانت" نامیده شده است، در صدر سائر متفکرین و صاحب قلمان اروپا قرار داشته که او را باز نویس "فلسفه غرب" نیز می شناسند، در واقعیت، او راه "گشائی"، شیوه

حکومتداری بر مبنای "سیکولاریزم" و دوباره از سر گرفتن تجارب "دیموکراسی" درین جوامع، نیز می شناخته شده است. آن متفکر بزرگ و باز نویس فلسفه سیاسی غربی، بر مبنای آثار معروف خود مانند « انتقاد از منطق خالص»، "صلح دائمی"، "مذهب در محدوده تعقل تنها"، و هم چنان بر مبنای شناخت فیلسوفان یونان قدیم، اساسات دولت را نیز تفهیم نموده است. "حاکمیتهای دولتی" را عمدتاً به سه شکل و یا سه "ساختار" تعریف نموده است. در عین حال مفهوم مالکیت "قدرت" و ماهیت و مفهوم آنرا هم چنان درین سه شکل تعبیر نموده است. «ایمانویل کانت»، این سه شکل را بطور خلص چنین، بیان داشته است: «**"مطلقه"**، **"اشرافی"** و **"دیموکراتی"**». متصل به آن، افاده معادلی را هم چنان از حاکمیت به زبان می آورد و با کلمات "قدرت شهزاده"، "قدرت اشراف یا اعیان" و "قدرت مردم" نیز، متذکر شده است. («ایمانویل کانت»، "صلح دائمی"، صفحه ۱۳) اینرا هم می دانیم که در طی هزاران سال، همین اشکال، اداره یا دولتداری حتی از زمان «سقراط»، «افلاتون» و «ارسطو» و غیره، با شیوه های مختلف، به عنوان نوعی از «حاکمیت» تعبیر شده است. "پروفیسر داکتر دیتمر هیوبنر"، از "پوهنتون هانوفر" آلمان در یک لکچر خود تأکید



Peking-Reisender Nixon, Gastgeber Tschou En-lai: Die Zweiteilung der Welt ist zu Ende
(مفسر کننده خبر "بیکنگ" "تسکن"، مهندار "چونلای": تقسیم دو بخش جهان ختم است.) "تیبیکل"، شماره ۹/ ۱۹۷۲، ۲۱ فروری، چنین بنظر می رسد که احتمالاً بر اساس همین اظهار، «تئوری» غیر علمی، در تحت عنوان «جهان سوم» از جانب رهبران «مائونیستی» بیشتر ورد زین شده است، که از دید فیلسوفان و دیگر صاحب نظران، قابل قبول نبوده است.)

ورزیده است که در قضاوت و نتیجگیری باید از، سطحی نگری و حکم عجولانه خودداری نمود. نمونه قضاوتها را با چنین استدلال مورد انتقاد قرار می دهد. اگر گفته شود، چون "افلاتون" از خاندان "اشراف" بوده است، بدین علت او را ضد "دیموکراتی" شناخت، نا درست است. و هم اینکه اگر گفته شود، از کسی که "در جنگ داخلی" شرکت کرده است، حتماً "مطلقگرا" باشد. او تأکید می ورزد که "افلاتون" به هیچصورت "دوستدار دیموکراتی" نبوده است، اما

با استدلال "وابستگی" فامیلی او به "اشراف" نمی توان مرتبط دانست. او هم چنان گوشزد می کند، که کسان دیگری هم دیده شده اند که در عین وضعیت قرار داشته اند، اما از خود اعمال و موقف های متفاوت نشان داده اند. آنچه قابل تذکر می دانیم، اینست که پس از «جنگ دوم» جهانی، تغییری که در تناسب قوای بین المللی بوجود آمده است، و در مراحل نخست، جهان به «جهان دو قطبی» قدرت، مبدل گردیده است، در رابطه با مفهوم «**قدرت و زور**» که گفته شده است، این دو مفهوم، «یکی نیست»، «**هنا آرینت**» با ارزش ترین اثر، تحت عنوان «**قدرت و زور**»، در سال ۱۹۷۰م، به چاپ رسیده است. درین اثر که به ارتباط «**جنگ و بیتنام**»، موضوع «**تبعیض نژادی**» در ایالات متحده و هم چنان تغییر کلی در «ماهیت جنگ» را بین دو قدرت متخاصم بزرگ، توضیح نموده است، با طرحهای جدید «جنگهای نیابتی» در حقیقت، بازار «تخیل» قبلی، «جنگ های معمولی یا کلاسیک»، برای متفکرین تغییر داده است. برای اولین مرتبه، «تئوریسن سیاسی»، «فیلسوف»، «ژورنالیست» و «مؤلف»، برای «قدرت» به مفهوم اصلی تعریفی را فورمولبندی کرده است، که نه تنها، تصورات افکار "مأونیستی" را که می خواسته اند، "قدرت سیاسی" را با استفاده از "میلۀ تفنگ" حاصل دارند، رد نموده، علاوه از این "قدرت" و "زور" را یکی ندانسته، البته "تصادم" را بین این دو پدیده، ممکن می شمرده است. دانشمند علوم اجتماعی، "نیکلاس لوهمن"، سیاستمداران را توصیه می کند که در رابطه با تغییر وضعیت در "مالکیت قدرت" از تعمیم "زور اجتناب ورزند"، بلکه بر طبق تعریف فوق، دوباره به توافق برسند. درین تعریف علمای معروف بخش علوم اجتماعی هم چنان موافقت داشته اند. بیهوده نخواهد بود، هرگاه با دقت لازم، بروز پدیده های جدیدی را از نظر دور نداریم که در تناسب قوای بین المللی،

بعد از جنگ دوم جهانی دیده شده است و با "انقلاب چین" ربط می‌داده‌اند. "ماؤنیزم" در چین، "راه خاص" خود را به "کمونیسم" در پیش گرفت که بعضاً به مفهوم "کمونیسم ملی" نیز افاده می‌نموده است، که در عین حال ممکن از افکار "ناسیونال سوسیالیسم" در آلمان تحت رهبری "هیتلر" نیز الهام گرفته باشند. اسناد بعدی که بعداً افشاء شده است، نشان می‌دهد که "حزب کمونیست چین" اصلاً می‌خواست است، که "مدل" ایالات متحده آمریکا را تطبیق کند، اما "انقلاب فرهنگی" خونین ای را که گفته می‌شود، "ماؤ" در پیش گرفت، آنکشور پر نفوس را، به گمراهی برده، با طرح های متعدد تبلیغاتی، چون "امپریالیسم ببر کاغذی" و بر ضد حزب کمونیست اتحاد شوروی، بعد از سال ۱۹۶۷م، علیه حزب کمونیست و دولت وقت «یک حزبی»، به تبلیغات «ضد شوروی» آغاز نمودند. ازین کشور و «صاحبنظران» آنها، تیئوری "سه جهان" و اشکال "قهر آمیز" و افراطی، مبارزه سیاسی را نیز تبلیغ می‌نموده‌اند. این افکار در نیمه دهه شصت قرن بیست، در افغانستان نیز راه یافته است. برای نسل جوان افغانستان امروز باید گفت، که در آن سالهای بعد از سال ۱۹۶۵م بخصوص که حرکات و «جنبش های سیاسی» محسوس بوده است، در عمل «جنبشها» در خطوط کلی، به سه سمتگیری عمده، مترکم دیده می‌شده است، که بطور مختصر «طرفداران غرب» در رأس ایالات متحده (گروپ های رنگارنگ، در تحت نام «ضد کمونیسم»)، طرفداران «شوروی» و سومی که در بالا ذکر گردیده است و از شعارهای «جهان سوم»، «ضدیت با امپریالیسم و «سوسیال امپریالیسم» کار می‌گرفته‌اند، و بیشتر بر شیوه «مبارزه قهرآمیز» پافشاری داشته‌اند. با آغاز "بحران افغانستان" در حقیقت همه گروپ های در ضدیت با "شوروی" موقف گرفته که از آنزمان ببعده، تمام ورد زبان آنها دشمنی با "حزب دیموکراتیک خلق" و دو "شاخه آن خلق" و "پرچم" خلاصه می‌گردیده است. گروپ های "ماؤنیست" صریحتر از پیش، بعد از عودت قوای شوروی و به قدرت رسیدن، تنظیم های "جهادی" و "جگ سالاران" با گمراهی های بی شمار مقابل شده‌اند. عده از آنها که در شباهت با "یسلتسین" بعد از "فروپاشی" سیستم "شوروی" به تجدید "عقیدت عیسوی" خود، پرداخته است، تعداد کثیری از حلقات "ماؤنیستی" در مشابهت با آن، که اکثراً در بین "گروپ های اجتماعی اقلیت" در جریان "جنگ" با شوروی و حکومت تحت حفاظت آن، بیشتر فعالیت داشته‌اند، قسماً به "تصوف" و هم به باور به نظرات "گانفیسوس" نیز؛ رو آورده‌اند. از زمانی که "افراطیون اسلامی"، اعمال انتحاری را در پیش گرفته‌اند، "ماؤنیست های افراطی" را به وحشت انداخته است، حال دیگر خبری از "قهرآمیز" در محافل آنها، شنیده نمی‌شود.

پایان



برای مطالب دیگر دوکتور محمد اکبر یوسفی روی عکس کلیک کنید